

به نام خدا

نقش سیاسی ، اجتماعی طلحه و خاندان او در تاریخ اسلام

مؤلف :

کریم نافعى فرد

انتشارات عابد

پاییز : ۱۳۸۱

نافعی فرد، کریم، ۱۳۳۱ -
نقش سیاسی، اجتماعی طلحه و خاندانش در تاریخ اسلام، کریم نافع فرد،
تهران، عابد، ۱۳۸۰،
۱۳۹ ص.

ISBN: 964 - 364 - 180-5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. طلحة بن عبدالله، ۲۸ قبل از هجرت - ۳۶ ق.

۲. اسلام، تاریخ، از آغاز تا ۴۱ ق. الف.عنوان.

۲ ن ۸ ط BP/۵/۳۳ ۲۹۷ / ۹۴۲

کتابخانه ملی ایران ۱۶۱۱۷ - ۸۰ م

عنوان: نقش سیاسی، اجتماعی طلحه و خاندانش در تاریخ اسلام

کریم نافع فرد

ناشر: انتشارات عابد

صفحه آرایبی و حروفچینی: زهره ضیایی

طرح روی جلد: عابد کفاش

لیتوگرافی و چاپ: معاصر

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

چاپ اول: بهار ۱۳۸۱

چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۱

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

مرکز پخش: خ طالقانی، نبش خ ملک الشعراي بهار، ساختمان ایران بک، طبقه سوم،

نشر عابد.

تلفن: ۸ - ۸۸۱۲۶۷۷

صندوق پستی: ۶۷۸ - ۱۴۴۵۵

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۵
سلسله نسب و کنیه طلحه در منابع تاریخی.....	۹
قرابت نسبی طلحه با ابوبکر و رسول خدا(ص).....	۱۰
زندگانی طلحه پیش از اسلام.....	۱۱
سابقه طلحه در گرویدن به اسلام.....	۱۲
حضور طلحه در غزوات و سرایا.....	۱۴
موضع طلحه در انتخاب ابوبکر.....	۱۶
واکنش طلحه در انتصاب عمر.....	۲۵
طلحه و انتخاب عثمان.....	۲۸
تحركات سیاسى طلحه اواخر خلافت عثمان.....	۳۷
طلحه و خلافت علی.....	۴۸
نقض بیعت با علی.....	۶۱
جنگ جمل و پایان کار طلحه.....	۶۵
احتجاجات طلحه در قبال علی.....	۶۷
فداکاری و شجاعت طلحه.....	۷۲
بخشندگی و سخاوت طلحه.....	۷۵
مروری کلی بر زندگانی طلحه.....	۷۷
سیمای طلحه.....	۱۲۵
همسران طلحه.....	۱۲۶
فرزندان طلحه.....	۱۲۶
آرامگاه طلحه.....	۱۲۸
پانویس ها.....	۱۲۹
منابع و مأخذ.....	۱۳۷

پیش‌گفتار

تاریخ اسلام نیز همانند هر جریان تاریخی دیگر، مشحون از تحولات گوناگون بوده است. تحولاتی فراوان در انواع زمینه‌های علمی، فلسفی، هنری، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و فرهنگی که در بسیاری از موارد آدمی را به شگفتی و اعجاب وامی‌دارد.

بررسی و تحلیل تحولات تاریخی مختلف، کم و بیش در طول تاریخ توسط علما و متخصصین در هر رشته انجام گرفته، اما هنوز هم مطالب و موضوعات بسیاری در زمینه‌های گوناگون باقی مانده، که نیازمند بحث و بررسی است، تا پرده از ابهامات موجود در آنها به کنار رود، و حقایق ناب و خالص از آن میان کشف گردد.

بررسی و تحلیل زندگانی هر یک از شخصیت‌های تاریخی خواه مربوط به تاریخ اسلام باشد، و خواه غیر آن، این امکان را به ما می‌دهد تا بتوانیم به علل عمده تحرکات و اقدامات سیاسی، اجتماعی افرادی که در آن دوره‌ها منشاء حرکت و تحولی مثبت و یا منفی بوده‌اند، پی برده و درستی یا نادرستی مواضع آنان را معلوم نمائیم.

بدیهی است این گونه تحلیل‌ها اگر بدون غرض انجام گیرد به مصداق آن معنا که گوید: «گذشته چراغ راه آینده است» موجب خواهد گردید تا ما با شناخت دقیق از جریانات و وقایع تاریخی - آنچه‌ان که بوده، نه آنچه‌ان که تحریف شده - از منظری صحیح به موضوعات بنگریم، و در راستای نیل به فردایی بهتر، مواضع درستی اتخاذ نمائیم.

نگارنده در خلال نوشتار حاضر، ضمن بیان نقش دینی، سیاسی و اجتماعی طلحه و خاندانش در ادوار پیش از اسلام و بعد از اسلام، در صدد است تصاویر روشنی از واقعیت‌های مربوط بدان دوره‌ها را نیز ترسیم نماید، که این خود در

روند قضاوت خواننده نسبت به موضوعات مطرح شده بی تاثیر نخواهد بود. گرچه طلحه خود یک صحابی بیش نیست اما از آنجا که سرنوشت اش با سرنوشت دیگر صحابه گره خورده است، و به عبارتی دیگر پرداختن به سیره او بدون توجه به سیره دیگر صحابه، امکان پذیر نیست، این امر موجب می گردد که در بررسی هایمان نگاهی هرچند گذرا به موارد حاشیه‌ای نیز داشته باشیم.

در این مختصر حتی المقدور خواهیم کوشید علل تحرکات سیاسی، اجتماعی طلحه را کشف کنیم، مضافاً این که تلاش خواهیم کرد تا ریشه اختلافاتی که موجب گردید برخی از کبار صحابه پس از رحلت رسول خدا (ص) مواضع مخالف یکدیگر اتخاذ نمایند را تبیین نمائیم.

نگارنده خود بر این باور است که کار انجام شده کمال مطلوب نیست، چرا که منابع تاریخی اسلام بسیار فراوان اند، و انجام یک تحقیق ایده آل، آن هم در باره موضوعاتی از این قبیل، وقت و حوصله‌ای بیش از این را می‌طلبد. گرچه نگارنده در تدوین نوشتار حاضر حتی المقدور تلاش نموده اما معتقد است که در مراحل بعدی اقدام به بازنگری کلی و طرح تفصیلی هر یک از فصول آن الزامی است تا ضعف و کاستی‌های موجود در آن بر طرف گردد.

از آنجا که اغلب منابع اقدم تاریخ اسلام که در تدوین نوشتار حاضر مورد استفاده نگارنده نیز قرار گرفته، مربوط به مورخین سنی است، شاید در نظر اول این طور تصور شود که مطالب بیشتر از دیدگاه برادران اهل سنت و جماعت تحلیل شده، اما باید یادآوری نماییم که این طور نیست.

سیاق بحث بدین گونه است که در فصول مربوط به تعریف و توصیف از شخصیت طلحه، نظریات و گفته‌های آنان نقل شده و این امر دو علت داشته اولاً، منابع آنها قدیمی‌تر از منابع شیعه بوده و ثانیاً، مطالب عنوان شده، متنازع فیه میان طرفین شیعه و سنی نبوده، اما در قسمت هایی که به اختلاف عقاید شیعه و سنی مربوط بوده و به طور کلی به جنگ جمل مربوط می شود، نگارنده در حد اختصار و اجمال آراء و نظریات طرفین را نقل کرده است .

شاید از نگاه صاحب نظران محترم، بخش مربوط به بیان نظریات و آراء شیعه و اهل سنت و جماعت، در باره عاملین جنگ جمل که در یک جناح أم المومنین

عایشه، طلحه و زبیر و در جناح دیگر علی (ع) و یارانش قرار داشتند، قدری مختصر به نظر آید در توضیح آن باید بگوئیم از آنجا که متن حاضر بیشتر ناظر بر زندگانی طلحه و خاندان او بوده و از طرفی ورود در مباحثات و مجادلات کلامی ما را از اصل موضوع دور می‌کرد، لذا نگارنده را چاره‌ای نبود جز آن که قسمت یاد شده را به اختصار بیان نماید.

در خاتمه لازم می‌دانم مراتب تشکر و سپاس خود را به محضر مبارک آقای دکتر هادی عالم زاده که نگارنده را مورد لطف خود قرار داده و در انجام این تحقیق از هیچگونه مساعدتی دریغ نفرمودند، اعلام داشته و از درگاه احدیت برای ایشان توفیق در زندگانی همراه با سعادت و سلامت درخواست نمایم .

کریم نافع‌ی فرد

تهران مرداد ۱۳۷۷ - ۱۹۹۸ میلادی

سلسله نسب و کنیه طلحه در منابع تاریخی

عموم مورخین اسلامی سلسله نسب و کنیه طلحه را مطابق یکدیگر ذکر کرده‌اند. از جمله ابن سعد که سلسله نسب او را این چنین آورده: طلحة بن عبید... بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرّة و کنیه‌اش ابو محمد می باشد.^۱ هندوشاه نیز ایضاً همین نسب را برای وی آورده است.^۲

ابن عبدالبر قدری عقب‌تر رفته و نسب او را تا لؤی بن غالب، به قرار زیر ذکر کرده است: طلحة بن عبید... بن عثمان ابن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرّة بن کعب بن لؤی بن غالب.^۳

ابن اثیر در اسدالغابه که متن آن نسبت به متن ابن سعد و ابن عبدالبر متأخرتر است، در باره سلسله نسب و کنیه او دقت بیشتری به خرج داده و شرح کاملتری آورده است: طلحة بن عبید... بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرّة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر بن کنانة مکنّی به ابو محمد تیمی فریثی است.^۴

آنچه در این میان قابل توجه می‌باشد، این است که به هر تقدیر این نسب نامه‌ها بنا بر قول غالب مورخین، گرچه در شمارش حلقه‌های زنجیره نسب وی با یکدیگر اختلاف دارند، اما هر چه هست مربوط به او است و شکی در آن نیست.

نکته دیگری که ذکر آن شاید خالی از فایده نباشد این که در برخی موارد مشاهده می‌شود که مثلاً متن ابن اثیر نسبت به متون قدیمی‌تر مانند طبقات ابن سعد و یا استیعاب ابن عبدالبر، شرح کامل‌تری آورده، و این نمایانگر دقت نظر وی در شرح مطالب تاریخی است. البته مواردی هم چون شرح سلسله نسب مادر طلحه که در ادامه خواهد آمد، نیز هست که ابن اثیر حق مطلب را به خوبی دیگران ادا نکرده است.

در مورد سلسله نسب مادر طلحه در منابع مختلف تفاوت هایی وجود دارد، از جمله برای مثال ابن اثیر در باره نسب مادر طلحه بدین ترتیب نوشته: مادرش صعبه، بنت عبدا... بن مالک حضرمی است.^۵

اما ابن عبدالبر شرحی کاملتر به صورت زیر آورده: مادر طلحه از ناحیه حضرموت است، و نامش صعبه دختر عبدا... بن عماد بن مالک بن ربیعۃ بن اکبر بن عویف بن مالک بن خزرج بن ایاد بن صدف بن حضرموت بن کنده، پدرش مسمی^۱ به عبدا... حضرمی، و خودش به بنت الحضرمی معروف بوده است.^۶

با توجه به سلسله نسبی که ابن عبدالبر در ارتباط با مادر طلحه ذکر کرده، معلوم می شود که وی در این قسمت بیش از ابن اثیر دقت نظر به خرج داده است. ابن قتیبه نیز در عیون الاخبار سلسله نسب مادر طلحه را مانند ابن اثیر روایت کرده، جز این که مادر او را در عداد زنان صحابه بر شمرده است.^۷

به هر صورت از بررسی نسب نامه های یاد شده در منابع مربوط به نتیجه می رسیم که مادر طلحه در زمره اعراب جنوب عربستان و از نژاد قحطانی بوده، در حالی که پدرش از اعراب شمالی و از میان بنی عدنان برخاسته است.^۸

قرابت نسبی طلحه با ابوبکر و رسول خدا (ص)

یکی از رسوم که در جاهلیت میان اعراب شایع بود، و تقریباً می توان گفت که جزء اخلاق و آداب آنان شده بود، تکیه بر انساب و افتخار بدان ها بود. خاصه این که اگر نسب مورد نظر به قبیله یا افرادی شاخص و صاحب نام منتهی می گشت، افتخار و مباهات صاحب نسب دو چندان می شد.

به طوری که در تواریخ مختلف بیان شده، جنگها با رجزخوانی شروع می شده و آن چیزی نبوده جز شمارش و یادآوری سلسله انساب طرفین که بدانها افتخار می کردند و وجود آنان را برای خود امتیازی بزرگ تلقی می کردند. علمی بنام نسب شناسی نیز در میان آنها رایج بود، که بدان وسیله سعی داشتند سلسله انساب خویش را یادداشت نموده، و از گزند تغییر و تحریف محافظت نمایند.^۹

در چنان حال و هوایی که پیوند نسبی خاصه با اشخاص صاحب نام برای اعراب افتخار بزرگی محسوب می شد طلحه از این امتیاز نیز برخوردار بوده است. بنا به روایتی در ارتباط با قرابت نسبی او با ابوبکر بن ابی قحافه گفته شده: طلحه

از لحاظ نسب به ابوبکر نزدیکتر است و نسب او و ابوبکر در عمرو بن کعب بن سعد به هم می‌رسد، اما نسب او و رسول خدا (ص) در مُرّة بن کعب به یکدیگر می‌پیوندند.^{۱۱} همین معنا را هندوشاه نخجوانی در تجاربالسلف آورده است.^{۱۱} ابن عبدربه وی را در عداد بزرگان بنی تیم بن مُرّة یعنی ابوبکر صدیق، عمرو بن عبدا... بن معمر، عبدا... بن جُدعان، علی بن زید بن عبدالله بن ابی ملیکه، مهاجر بن فهد بن عمر بن جُدعان و محمد بن المنکدر بن عبدا... بن الهدیر آورده، که این امر قرابت نسبی و پیوند او را با قبیله بنی تیم مسلم می‌سازد.^{۱۲}

زندگانی طلحه پیش از اسلام

از طلحه در دوران قبل از بعثت و ظهور اسلام، جز اشتغال وی به امر تجارت مطلب خاصی مشاهده نشده، و تجارت و داد و ستد وی در دوران قبل از اسلام امری است که اغلب مورخین بدان اشاره داشته‌اند.^{۱۳}

ابن سعد گوید: در روزی که رسول خدا(ص) در حال حرکت و هجرت به مدینه بود، طلحه که از تجارت شام باز می‌گشت، با رسول خدا (ص) و ابوبکر برخورد کرد، و به رسول خدا (ص) اطلاع داد که مردم مدینه بی‌صبرانه منتظر ورود آن حضرت می‌باشند. رسول خدا (ص) وقتی این خبر را شنید شتاب کرد تا هر چه زودتر خود را به مدینه برساند.^{۱۴}

طه حسین به نقل از طبقات ابن سعد در باره طلحه روایت کرده: وی در جاهلیت تجارت می‌کرد و با عثمان دوست بود، و در سالی که اسلام آوردند با یکدیگر به تجارت شام رفته بودند. طلحه نیز مانند دیگر صحابه کرام از مسلمانان رتبه اول است. اسلام او را از تجارت باز نداشت، و وی برای تجارت به شام می‌رفت. هنگامی که از سفر شام باز می‌گشت، پیامبر خدا (ص) را دید که به مدینه هجرت می‌کند و ابوبکر با او است. طلحه هدیه‌ای به آنها داد و گفت: مسلمانان مدینه در انتظار ورودشان هستند، و پیامبر خدا (ص) سرعت کرد تا آنها را از انتظار درآورد.^{۱۵}

شایان ذکر است علاوه بر شاخصه‌هایی از جمله تجارت پیشگی، مناعت مالی، بخشندگی، سخاوت و صفت مردم داری در وی، شاخصه قابل توجه دیگری نیز در او وجود داشته، که به آسانی نمی‌توان از کنار آن رد شد. آن گونه که

مورخین روایت کرده‌اند، وی قبل از بعثت پیامبر خدا (ص) زمانی که در مکه تعداد باسوادان یعنی کسانی که خواندن و نوشتن می‌دانسته و اهل مطالعه بوده‌اند، به ده الی پانزده تن بیشتر نمی‌رسیده، در شمار باسوادان بوده است.

ابن عبدربه روایت کرده است که: مقارن ظهور اسلام در مکه، تعداد کسانی که به خواندن و نوشتن آشنا بودند، چند تن بیش نبود، و ایشان عبارت بودند از: علی بن ابی طالب، عمر بن خطاب، طلحه بن عبید...، عثمان ابن عفان، ابان بن سعید، یزید بن ابی سفیان، حاطب بن عمرو، علاء بن الحضرمی، ابوسلمة بن عبدالاشهل، عبدا... بن سعید، حویطب بن عبد العزی، ابوسفیان بن صخر بن حرب، معاویة بن ابی سفیان و جهیم بن الصلت.^{۱۶}

قرار داشتن طلحه در شمار افراد با سواد، به هنگام ظهور اسلام در شهری چون مکه که جز چند تن انگشت شمار با سواد نبوده‌اند، شاید در یک نگاه از دید کسانی که به امور مختلف سطحی می‌نگرند، امری مهم تلقی نشود. اما اگر از این زاویه که اصولاً افراد باسواد و آگاه در جوامع مختلف، در قبال هر دعوت و هر حرکتی به سادگی تسلیم نشده و مشکل آفرین نیز هستند (زیرا همچون عامه مردم به مسایل تنها از یک بعد نمی‌نگرند) نگاه کنیم، خواهیم دید که تسلیم بی چون چرای طلحه در قبال دعوت رسول خدا (ص) و همچنین تحرکات و مخالفت های متفاوت وی در ارتباط با انتخاب خلفای راشدین، همه و همه ناشی از اعتماد به نفس و ایمان به شایستگی خویش در قبال دیگر مدعیان امر خلافت بوده است.

توجه به موضوع فوق در تبیین شخصیت کلی طلحه، بسیار مهم و حائز اهمیت است و نگارنده در مبحث «مروری کلی بر زندگانی طلحه» مفصلاً بدان خواهد پرداخت.

سابقه طلحه در گرویدن به اسلام

عموم مورخان اسلامی طلحه را در عداد «السابقون» یعنی آن هشت تنی که قبل از هجرت پیامبر (ص)، در مکه به رسالت رسول خدا (ص)، ایمان آورده، و به عبارتی اولین مردانی بودند که در آن اوضاع و احوال خطیر قبل از همه به اسلام گرویدند، برشمرده‌اند.^{۱۷}

بنا به روایت ابن اسحاق آن هشت تنی که در شمار «والسابقون الاولون» قرار گرفتند و خداوند در قرآن بدانان بشارت داده^{۱۸} علی بن ابی طالب، زید بن حارثه، ابوبکر بن ابی قحافه، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید... بوده است.^{۱۹}

همو تاریخ اسلام آوردن آنان را اوایل بعثت رسول خدا(ص) معلوم کرده است.^{۲۰} ابن اسحاق و دیگران طلحه را در زمره آن پنج تن یعنی عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید...، که پس از اسلام آوردن ابوبکر، بنا به دعوت وی مسلمان شدند، بر شمرده‌اند.^{۲۱} همو گوید: با اسلام آوردن آن پنج تن، رسول خدا(ص) بسیار شاد شد و از ابوبکر به جهت این امر خشنود گردید. در این زمان که تمام اهل مکه منکر و مخالف با پیامبر خدا بودند تنها هشت تن از مردان یعنی علی بن ابی طالب، زید بن حارثه، ابوبکر بن ابی قحافه، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید... از رسول خدا (ص) پیروی و متابعت می نمودند.^{۲۲}

در طبقات ابن سعد آمده: طلحه از پیشگامان در گرویدن به اسلام بود. او خود ماجرای اسلام آوردنش را چنین بیان کرده است: در یکی از سفرهای خود که به شام رفته بودم، در شهر بصری^{۲۳} راهبی را در صومعه دیدم که می گفت: از مسافرین پرسید که آیا از اهل حرم در میان آنها کسی هست؟ گفتم: بلی، من هستم. گفت: آیا احمد ظهیر نکرده است؟ پرسیدم: احمد کیست؟ گفت: پسر عبدا... بن عبدالمطلب، و این ماه، ماهی است که در آن ظهیر می کند، و او خاتم النبیین است. بر توست که در ایمان به او از دیگران سبقت بگیری.

با شنیدن این سخن از آن مرد گوئی آتشی در دلم افتاد. پس به سرعت از آنجا حرکت کرده و خود را به مکه رسانیدم. در آنجا از مردم سؤال کردم چه خبر تازه‌ای هست؟ گفتند: محمد بن عبدا... معروف به امین به پیامبری مبعوث شده و ابوبکر بن ابی قحافه نیز به او ایمان آورده است.

بلافاصله نزد ابوبکر رفتم و از او پرسیدم: آیا تو به این مرد ایمان آورده‌ای؟ گفت بلی، من ایمان آورده‌ام، و تو هم برو و به او ایمان بیاور، زیرا که او به سوی

حق دعوت می‌کند. وقتی ماجرای پیشگوئی‌های آن راهب را که در شام دیده بودم، برای ابوبکر گفتم، ابوبکر مرا پیش رسول خدا برد، و من ایمان آوردم، و رسول خدا (ص) نیز از شنیدن آن خبر بسیار مسرور گشت.^{۲۴}

طبری به نقل از ابن اسحاق روایت کرده: زیدبن حارثه وابسته پیامبر خدا (ص) اول ذکوری بود که پس از علی بن ابی طالب مسلمان شد. پس از آن ابوبکر بن ابی قحافه مسلمان شد و اسلام خویش را آشکار کرد و قوم خود را به سوی خدا - عزوجل - دعوت کرد.

همچنین به نقل از همو آورده: ابوبکر مردمدار بود، و نسب قریشیان را نیک می‌شناخت و نیک و بد آنها را خوب می‌دانست و مردی بازرگان و نیک خوی بود، و مردم قوم اش به سبب علم و تجارت و خوش خلقی با او مراوده داشتند. وی کسانی را که به آنها اعتماد داشت به دین اسلام دعوت می‌کرد.

عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید... به دعوت وی مسلمان شدند. ابوبکر آنان را نزد پیامبر خدا (ص) برد، بار دیگر توسط رسول خدا (ص) به اسلام گرویدند. این هشت تن از همه زودتر پیامبر خدا را تصدیق نموده و اسلام آوردند، و با رسول خدا (ص) نماز گزارند.^{۲۵}

حضور طلحه در غزوات و جنگ‌ها

طلحه در تمامی جنگ‌ها در کنار رسول خدا بود.^{۲۶} در جنگ بدر نیز که برخی مورخین گفته‌اند حضور نداشته است، علت عدم حضور وی در آن جنگ مأموریتی بود که رسول خدا (ص) او و سعید بن زید را جهت انجام آن اعزام فرموده بود. مأموریت او از این قرار بود که: چون به رسول خدا (ص) خبر رسیده بود، کاروان تجارتی قریش به ریاست ابوسفیان که برای تجارت به شام رفته بود، با ثروت فراوانی در حال بازگشت به مکه می‌باشد. رسول خدا (ص) طلحه و سعید بن زید را مأمور نمود تا بدان جهت رفته و اطلاعاتی در ارتباط با کاروان مزبور برای مسلمانان بیاورند. چرا که رسول خدا و مسلمانان از قبل تصمیم گرفته بودند که به کاروان حمله کنند، و اموال آن را به غنیمت برند. هرچند طلحه و سعید قدری دیر به مدینه رسیدند و زمانی به مدینه وارد شدند که

رسول خدا (ص) از مدینه حرکت کرده و رفته بود.^{۲۷}

ابن اثیر نقل کرده: طلحه در جنگ بدر حضور نداشت و برای تجارت به شام رفته بود. پس از خاتمه جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، غنائم فراوانی بدست مسلمانان افتاد. رسول خدا پس از تقسیم غنائم میان مسلمانان، سهم او را که کنار گذارده بود، به وی مسترد داشت.^{۲۸}

همو در ادامه آورده: گفته شده که رسول خدا(ص) او و سعید بن زید را جهت تحقیق و کسب اطلاعات در باره قافله تجارتي قریش که از شام باز می گشت، به مأموریت اعزام فرموده بود.^{۲۹}

و می افزاید: قول دوم صحیح است زیرا اگر این طور نبود و به عبارتی دیگر طلحه در اثنای جنگ بدر، از طرف پیامبر خدا (ص) به مأموریت نرفته بود، نمی توانست از غنائم جنگی چیزی دریافت نماید.^{۳۰}

به نظر می رسد جهت این که ابن سعد و دیگران معتقدند که طلحه در جنگ بدر نیز حضور داشته به همین اعتبار باشد، یعنی به سبب دریافت سهم خود از غنائم جنگی. ابن اسحاق تنها به عدم حضور طلحه در جنگ بدر و سفر او به شام اشاره می کند، اما چیزی راجع به این که برای چه منظوری به شام رفته بود، ذکر نکرده است.^{۳۱}

ناگفته نماند که در ترجمه رفیع الدین اسحاق همدانی از سیره ابن هشام، در ارتباط با مأموریت رفتن دو تن از اصحاب رسول خدا(ص)، جهت کسب اطلاعات از قافله قریش، سخن به میان آمده، اما نام آن دو تن ذکر نشده، که به ظن قوی مراد از آنان می بایستی طلحه و سعید بن زید باشد.^{۳۲}

طبری گوید: او در زمره آن هشت تنی که در جنگ بدر شرکت نداشتند، اما رسول خدا سهم آنان را از غنائم جنگی پرداخت، بوده است.^{۳۳}

همو اسامی آن هشت تن را به قرار ذیل آورده است: سه تن از مهاجران، یعنی عثمان بن عفان که در وقت احتضار دختر رسول خدا (ص) بر بالین وی مانده و نتوانسته بود در جنگ شرکت کند، و دو نفر دیگر یکی طلحة بن عبید... و دیگری سعید بن زید بودند که رسول خدا (ص) آنها را جهت کسب اخبار مربوط به کاروان قریش به مأموریت فرستاده بود.

پنج تن از انصار که به ترتیب ابو لبابه بشیر بن عبدالمنذر که رسول خدا (ص) او را در مدینه جانشین خود کرده بود، عاصم بن عجلان که او را به اداره حدود و نواحی مدینه گمارده بود، حارث بن حاطب که او را به «روحاً» به مأموریت اعزام داشته بود، و حارث بن صمة و خوات بن جبیر که در «روحاً» بیمار شده بودند.^{۳۴} ابن اثیر نیز همین معنا را آورده است.^{۳۵}

موضع طلحه در انتخاب ابوبکر (رض)

تحرکات سیاسی، اجتماعی طلحه از رحلت رسول خدا (ص) به بعد، یعنی در دوره خلافت خلفای راشدین، از آغاز انتخاب خلیفه اول ابوبکر بن ابی قحافه در میدانی محدودتر شروع، و روند رو به رشد خود را ادامه داد، تا نهایتاً در دوره خلافت خلیفه چهارم یعنی امام علی بن ابیطالب، در اوج کشمکش های سیاسی، با توجه به کیفیتی که در آینده بدان خواهیم پرداخت، خاموش گردید. ابن اسحاق روایت کرده: پس از رحلت رسول خدا (ص) مردم چند دسته شدند. گروهی از انصار خود را به سعد بن عباده رسانده و در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند. علی بن ابیطالب (ع)، زبیر و طلحه نیز به خانه فاطمه (س) رفتند. مابقی مهاجرین نیز با اُسید بن حضیر و قبیلہ بنی عبدالاشهل همگی به نزد ابوبکر رفتند. در این حال شخصی به نزد ابوبکر و عمر آمده گفت: گروه انصار به نزد سعد بن عباده رفته و در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده اند و اگر شما خواهان خلافت هستید، پیش از آن که کارشان بگیرد و سعد بن عباده را به ریاست خود انتخاب کنند، خود را به آنها برسانید.^{۳۶}

ابن اثیر به نقل از طبری جریان این واقعه را به طور خلاصه چنین نقل کرده است: چون پیامبر خدا (ص) درگذشت، انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند، تا با سعد بن عباده بیعت کنند.

این گزارش به گوش ابوبکر رسید و او با عمر و ابو عبیده جراح به نزد ایشان آمدند و پرسیدند: این چه کار است که می کنید؟ گفتند: از ما فرمانروائی باشد، و از شما فرمانروائی. ابوبکر گفت: از ما فرمانروایان باشند و از شما وزیران.

ابوبکر گفت: من برای شما یکی از این دو مرد را برگزیدم. عمر یا ابو عبیده امین این اُمّت. عمر گفت: جان کدام از شما بدین امر آرام می گیرد تا آن فردی

را پیش نهد که پیامبر خدا (ص) او را پیش نهاد؟ چه پیامبر خدا (ص) او را برای اقامه نماز به جای خویش گماشت و منظورش ابوبکر بود. آنگاه عمر با او بیعت کرد و مردم نیز بیعت کردند. انصار یا گروهی از انصار گفتند: جز با علی (ع) بیعت نکنیم. همو گوید: علی (ع) و بنی‌هاشم و زبیر و طلحه و گروهی از مردم از بیعت با ابوبکر سر برتافتند.^{۳۷}

گرچه ابن اسحاق، طبری و دیگران طلحه را در شمار گروهی که با خلافت ابوبکر مخالفت کرده و در همانروز با ابوبکر بیعت نکردند، آورده‌اند، اما در متن ابن واضح یعقوبی آنجا که اسامی مخالفان خلافت ابوبکر را می‌شمارد، نامی از طلحه برده نشده است.

یعقوبی در این باره روایت کرده: گروهی از مهاجرین و انصار از بیعت با ابوبکر خودداری کرده و به علی بن ابیطالب پیوستند. از جمله: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب که جزو مخالفان بودند.^{۳۸} شهاب الدین احمد نویری در نه‌ایة الارب با بهره‌گیری از تاریخ الرسل و الملوک طبری و استیعاب ابن عبدالبر و دیگران شروع مفصل تری در باره ماجرای سقیفه بنی ساعده آورده، گوید:

با ابوبکر صدیق روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت یعنی همان روزی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود، در سقیفه بنی ساعده برای خلافت بیعت شد. اخبار آن چنین است که چون رسول خدا رحلت فرمود، انصار آنجا گرد آمدند و گفتند: پس از رسول خدا (ص) مسأله ولایت امر را به سعد بن عباده واگذار می‌کنیم. سعد را که بیمار بود در آن جلسه حاضر کردند.

چون همگی جمع شدند، سعد بن عباده به پسرش و یا یکی از عمو زاده هایش گفت: من بیمارم و نمی‌توانم صدایم را به مردم برسانم. تو سخن مرا گوش کن و به آنها بگو. سعد برای آن مرد صحبت می‌کرد، و او گوش می‌داد و حفظ می‌کرد و تکرار می‌نمود، و یاران سعد سخنان او را به این ترتیب می‌شنیدند.

سعد بن عباده پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای گروه انصار، شما چنان سابقه و فضیلتی در اسلام دارید که هیچ یک از قبایل عرب ندارد. محمد (ص)

ده سال و اندی میان قوم خود درنگ کرد و ایشان را به پرستش خدای رحمان و ترک عبادت بُت‌ها فرا خواند، و غیر از تنی چند از قوم او ایمان نیاوردند. به خدا سوگند آنان یارای دفاع از پیامبر و حمایت از دین خدا را نداشتند، حتی نمی‌توانستند از خودشان دفع ظلم و ستم کنند، تا آن که خداوند شما را به کرامت و فضیلت و نعمت خود مخصوص گرداند، و ایمان به خود و رسول اش را به شما ارزانی داشت، و دفاع از پیامبر و یاران او و گرامی داشتن دین خدا و رسول را روزی شما قرار داد، و پیکار با دشمنان را بر عهده شما نهاد. شما نسبت به دشمنان وی از همه سخت‌تر در افتادید تا آن که همه اعراب خواه و ناخواه به فرمان الهی گردن نهادند و در کمال کوچکی و خواری تسلیم شدند، و خداوند به کمک شما این سرزمین و عربها را فرمانبردار رسول خدا (ص) قرار داد و چون خداوند او را ببرد از شما راضی و خوشدل بود. اکنون خلافت را برای خود بگیرید که آن ویژه شماست و از دیگران نیست. همگان به او پاسخ دادند که رأی درست آوردی و سخن راست گفتی و از رأی تو تخلف نمی‌کنیم و این کار را به تو واگذار می‌کنیم که تو میان ما بلند مرتبه‌ای و مؤمنان هم به آن راضی و خشنودند.

آنگاه با یکدیگر سخن گفتند و اظهار داشتند که اگر مهاجران قریش رضا ندهند و گویند ما مهاجران و پیشگامان مسلمانان و خویشاوندان و دوستان رسول خدائیم و چرا در مورد خلافت بعد از آن حضرت با ما ستیزه می‌کنید، چه کنیم؟ گروهی از انصار در پاسخ گفتند: در آن صورت خواهیم گفت: یک امیر از ما باشد و یک امیر از شما، و به جز این رضایت ندهیم. سعدبن عباده چون این سخن را شنید گفت: این نخستین گام در سُستی است.^{۳۹}

همو در ادامه گوید: این خبر به عمر رسید. سوی خانه پیامبر (ص) رفت و کسی را دنبال ابوبکر که با علی بن ابی طالب (ع) مشغول غسل و کفن پیامبر (ص) بود، فرستاد. ابوبکر پاسخ داد که اینجا کار دارم. عمر دوباره پیام داد که کاری پیش آمده، و تو بناچار بایستی حاضر شوی. ابوبکر پیش او آمد. عمر گفت مگر نمی‌دانی که انصار در سقیفه بنی‌ساعده جمع شده‌اند و می‌خواهند امر خلافت را بر عهده سعدبن عباده بگذارند، و آنها که منصف‌تر از بقیه هستند می

گویند که یک امیر از ما، و یک امیر از قریش باشد. آن دو به همراه ابوعبیده جراح شتابان به سوی سقیفه بنی ساعده حرکت کردند.

در راه عاصم بن عُدی و عُویم بن ساعده به آنها برخوردند. پرسیدند کجا می روید؟ گفتند: می خواهیم پیش برادران انصار خود برویم. آن دو گفتند: بازگردید و کار خودتان را اصلاح کنید که چیزی به جز آنچه دوست می دارید، نخواهد شد. گفتند: باز نمی گردیم.

عمر می گوید: من گفتم به خدا سوگند پیش آنها خواهیم رفت و رفتیم و ایشان در سقیفه بنی ساعده جمع بودند. میان ایشان مردی بود که گلیم به خود پیچیده بود. گفتم، این کیست؟ گفتند، سعد بن عباده. گفتم، او را چه شده است؟ گفتند بیمار است. عمر گوید مردی از میان ایشان برخاست و خدای را حمد گفت و چنین اضافه کرد: ما انصار و سپاه جنگی اسلامیم، و شما ای گروه قریش از خود ما هستید، ولی ما از قوم شما صدمه دیده ایم.

عمر گوید: چون دیدم که می خواهند ما را خوار ساخته و کنار بگذارند، و خلافت را از ما بگیرند، در ذهن خود گفتاری فراهم کرده بودم که در حضور ابوبکر بگویم. من تا اندازه ای ابوبکر را رعایت می کردم زیرا از من با وقارتر و بردبارتر بود. چون خواستم صحبت کنم، ابوبکر گفت: آرام بگیر. خوش نداشتم او را خشمگین سازم.

ابوبکر برخاست و خدای را ستایش و نیایش کرد، و هر آنچه من در ذهن خود آماده کرده بودم، او گفت و بهتر هم بیان کرد. او گفت: ای گروه انصار، هر فضیلتی که از خود بگوئید، شایسته آن هستید، ولی عرب خلافت را جز برای طایفه قریش برای کس دیگری نمی شناسد، زیرا که از همگان از لحاظ خاندان و نسب بهترند، و من راضی شدم که شما با یکی از این دو مرد یعنی عمر و ابو عبیده بیعت کنید، و دست مرا و دست ابوعبیده را گرفت.

عمر که این داستان را بر فراز منبر بیان می کرد، گفت: من از گفتار ابوبکر فقط در این مورد ناراحت شدم که اگر مرا جلو می بردند و گردنم را می زدند، بهتر از آن بود که امیر قومی باشم که همچون ابوبکر بن ابی قحافه در میان آنهاست. گوید: چون ابوبکر گفتارش را تمام کرد، مردی از انصار برخاست و گفت: ای

گروه قریش، من سرد و گرم چشیده انصارم، باید امیری از ما و امیری از شما باشد، عمر گوید: سر و صدا زیاد شد و چیزی نمانده بود که اختلاف منجر به خشونت و درگیری شود.

چون از بروز اختلاف ترسیدم، به ابوبکر گفتم: دستت را پیش بیآور تا با تو بیعت کنم و او دست پیش آورد و من با او بیعت کردم، و مهاجران و انصار هم با او بیعت کردند، و سعد بن عباده زیر دست و پا افتاد. یکی از ایشان گفت: سعد را کشتید. گفتم: خدا او را بکشد.

به خدا سوگند کاری استوارتر از بیعت با ابوبکر نبود که ما انجام دادیم. زیرا می ترسیدیم که اگر آنان با ما بیعت نکنند و از ما جدا شوند، برای خود بیعتی فراهم سازند که ما مجبور شویم بدون رضایت با آنان بیعت کنیم، و یا در غیر این صورت با آنها مخالفت کرده و فساد و تباهی بوجود آید.^{۴۰}

باز هم از قول عبدا... بن عبدالرحمن بن ابی عمر انصاری روایت کرده است: پس از آن که مجادله ابوبکر و انصار پایان گرفت، ابوبکر رشته کلام را در دست گرفت و پس از حمد و ثنای الهی، چنین بیان داشت:

خداوند متعال، محمد(ص) را به رسالت برای خلق خود فرستاد و او را بر امت خود شاهد قرار داد تا خدای را با اقرار به یکتایی او عبادت کنند، و حال آن که ایشان بت هایی غیر از خدا را می پرستیدند و می پنداشتند که آنها در پیشگاه خداوند شفیع ایشان خواهند بود و برای ایشان سودمند می باشند و حال آن که آن ها فقط سنگ ها و چوب های تراشیده بودند. سپس آیات ذیل را برای مردم تلاوت کرد:

« غیر از خدا چیزهایی را که نه سودی می بخشد و نه زیانی می رساند، می پرستند، و می گویند اینها شفیعان ما در پیشگاه خدایند.»^{۴۱}

«و گفتند ما آنها را عبادت نمی کنیم مگر با این قصد که آنها ما را به خداوند نزدیک سازند.»^{۴۲}

بر عرب سنگین آمد که آئین پدران خود را رها کنند، و خداوند اولین مهاجران را از میان قوم رسول خدا، مخصوص به تصدیق و ایمان آوردن به او قرار داد. آنان کسانی بودند که با رسول خدا(ص) مواسات کردند و همراه او بر